

نقد و ردّ نظریات شرقی و غربی در شاهنامه‌شناسی

سجاد آیدنلو*

بوطیقا و سیاست در شاهنامه. محمود امیدسالار. ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتنقی. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری سخن، 1396. 351 ص، 350000 ریال.

دکتر محمود امیدسالار یکی از نامدارترین شاهنامه‌شناسان معاصر هستند. کارنامه پژوهش‌های ایشان را به‌طور کلی می‌توان در سه بخش تقسیم‌بندی و بررسی کرد: نخست، مقالات مختلف در نشریات عمدتاً چاپ خارج (ایران‌شناسی و ایران‌نامه) در دهه شصت و هفتاد درباره مسائل متنی، لغوی، تحلیلی، حماسی - اساطیری و فولکلوریک شاهنامه که بخش مهمی از آن‌ها در مجموعه جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، 1381) آمده است. دوم، همکاری با دکتر خالقی‌مطلق در تصحیح دفتر ششم شاهنامه و نوشتن یادداشت‌های این مجلد که مقالاتی نیز از قبیل آن چاپ شده است و سوم، تحقیقات ایشان پس از پایان تصحیح دفتر ششم شاهنامه که به صورت مقالاتی در مجلات و مجموعه‌های غالباً داخل ایران، مدخل‌های دانشنامه‌ای، رساله‌های منفرد و فصولی از کتاب‌ها منتشر شده است. شماری از نوشته‌های این دو مقطع اخیر از فعالیت‌های دکتر امیدسالار را هم می‌توان در کتاب‌سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی (تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، 1389) دید.

به لحاظ روش‌شناسی پژوهش و مبانی نظری کار، ویژگی‌هایی که در بعضی کارهای بخش سوم کارنامه علمی این شاهنامه‌شناس - به‌ویژه پس از سال 1385 و آغاز سفرهای مستمر و پر بار ایشان به ایران - دیده می‌شود، غلبه و تکرار نقد برخی نظریات محققان غربی (اروپایی و آمریکایی) درباره شاهنامه و فن تصحیح متون فارسی است که بعضاً حتی به تعبیر خود ایشان به «جدل» نیز کشیده است. از مهم‌ترین کارهای دکتر امیدسالار در این باب به زبان فارسی در سال‌های اخیر، دو رساله متون شرقی، شیوه‌های غربی (شاهنامه و ابعاد ایدئولوژیک شاهنامه‌شناسی در مغرب زمین)، ضمیمه شماره 17 آئینه میراث، سال 1388 و علامه قزوینی و شیوه‌های غربی تحقیق، ضمیمه شماره 32 آئینه میراث، سال 1393 است. دکتر امیدسالار در پی همین تفکر و برای تأثیر بیشتر و گسترده‌تر آرای انتقادی خویش کتابی هم به زبان انگلیسی نوشته و در سال (2011 م) در آمریکا چاپ کرده‌اند که ترجمه فارسی آن به‌تازگی با نام بوطیقا و سیاست در شاهنامه به قلم دو مترجم جوان آقای فرهاد اصلانی و خانم معصومه پورتنقی از سوی انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار با همکاری نشر سخن منتشر شده است.

پیش‌فرض دکتر امیدسالار در این کتاب این است که «موضع تهاجمی غرب نسبت به ایران بر ماهیت گفتمان آکادمیک در باب ملی‌ترین نماد فرهنگی ایران یعنی حماسه ملی ایران تأثیر گذاشته است» (ص 34 کتاب). به عقیده ایشان «شورانه‌ترین ویژگی شاهنامه‌پژوهی غربی تلاش سرسختانه آن است برای تبدیل آنچه ایرانی و اسلامی است به چیزی تابع و تحت سلطه هر آنچه «غربی» و «مسیحی» تلقی می‌شود» (ص 35). یکی از مهم‌ترین و بارزترین دیدگاه‌های غلط شاهنامه‌شناسی غربی که در این کتاب و چند مقاله دکتر امیدسالار به‌مرستی نقد و رد شده، شفاهی انگاشتن منبع/ منابع فردوسی در نظم شاهنامه است که ناشی از تطبیق/ تحمیل ویژگی‌های متون غربی/ اروپایی (ادبیات یونان باستان و اروپای قرون وسطی) بر شاهنامه و آثار تمدن اسلامی ایرانی است.

کتاب بوطیقا و سیاست در شاهنامه غیر از دیباچه فارسی خود مؤلف دانشمند و دیباچه مترجمان محترم، یک پیشگفتار، یک مقدمه، یازده فصل و یک بخش نتیجه‌گیری دارد. در پیشگفتار (صص 27-31) دکتر امیدسالار از استادان و دوستان خویش در سال‌های تحصیل و تحقیق، به‌یگی نام برده و سپاس‌گزاری کرده‌اند. مقدمه کتاب (صص 33-46) به تبیین مبانی نظری و موضوع اثر می‌پردازد که چنان‌که گفتیم در نقد تأثیر نگاه سستیزم‌جویانه غربی بر پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی در آن دیار است. البته همان‌گونه که خود دکتر امیدسالار در اینجا (ص 34) تصریح کرده‌اند و در برخی فصول کتاب هم می‌بینیم، ایشان علاوه بر مخالفت با نظریات محققان غربی گاهی بعضی آرای مشهور و متداول و پذیرفته‌شده به اصطلاح شرقی/ ایرانی درباره فردوسی و شاهنامه را نیز نقد کرده‌اند که شاید نظرگیرترین و عجیب‌ترین آن‌ها درباره هدف فردوسی از شاهنامه‌سرایی در (ص 124) باشد که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. در نظر دکتر امیدسالار افزون بر پژوهندگان غربی متأثر از سیاست حاکم بر کشورشان، بسیاری از شاهنامه‌پژوهان ایرانی نیز «از تلفیق عجیبی از مکتب مارکسیسم و ایدئولوژی نژادپرستی اروپایی ملهم‌اند» (ص 124).

فصل اول کتاب با نام «شاهنامه و مرجعیت فرضی غرب» (صص 47-74) درباره تفاوت‌های زمان زندگی فردوسی و تمدن ایرانی - اسلامی با اروپای قرون وسطی است و به دلیل این اختلافات، ارتباط و مقایسه فردوسی را با هومر نادرست می‌داند. فصل دوم، «مسیر یک حماسه: تاریخچه کوتاهی از روند انتقال شاهنامه» (صص 75-93)

گزارشی کوتاه از سابقه تدوین روایات ملی- پهلوانی ایران بر اساس شواهد اوستایی، یونانی، پهلوی و فارسی است. در فصل سوم، «در میهن شاهنامه: به فارسی دری» (صص 95-111) درباره چند شاهنامه منظوم و منثور پیش از فردوسی یعنی منظومه مسعودی مروزی، شاهنامه ابوعلی بلخی، شاهنامه ابوالمؤید بلخی و شاهنامه ابومنصوری بحث شده است. در فصل چهارم، «نهایت امانتداری: فردوسی و نسخه منثورش» (صص 113-120) شاهنامه منثور ابومنصوری معرفی و تأکید شده است که این کتاب یگانه منبع فردوسی در نظم شاهنامه بوده است. فصل پنجم (صص 121-126) «چرا شاهنامه؟» نام دارد و در آن این نظر اظهار شده که برخلاف سخن معروف و مقبول، هدف اصلی فردوسی از سرایش شاهنامه پاسداشت فرهنگ ایرانی و زبان فارسی نبوده و او فقط در صدد تأمین هزینه‌های زندگی خویش و کسب شهرت به عنوان بهترین شاعر زمانه بوده است. در فصل ششم، «مردی در افسانه‌ها» (صص 127-143) طرحی از سرگذشت فردوسی به دور از شاخ و برگ‌های افسانه‌ای و بر پایه اندک آگاهی‌های موجود در متن شاهنامه به دست داده شده است. در فصل هفتم، «شاعر، شاه و زبان» (صص 145-167) چند نکته اصلی وجود دارد. یکی اینکه فردوسی در نظم شاهنامه انگیزه ملی‌گرایانه مخالفت با اعراب نداشته است. ثانیاً برخلاف قول مشهور، او پدر فرهنگ ایرانی و زبان فارسی نیست و هنر او استفاده ادیبانه و بی‌نظیر از قابلیت‌های موجود زبان فارسی برای آفریدن شاهکاری شکوهمند است. سوم اینکه باز به رغم آنچه به‌نادرست شهرت یافته ترتیباتی محمود یا شیعه‌مذهبی فردوسی سبب اصلی طرد شاهنامه از دربار غزنه نبوده است. در فصول هشتم تا یازدهم با نام‌های «انسجام و یکپارچگی حماسی: مواضعی علیه تحلیل‌های ناقص»، «رقابت برادران»، «کشتن دیوان، عزل شاهان: داستان آکوان» و «از هوسرانی تا براندازی» (صص 169-228) داستان‌های هفت‌خان رستم، فرد، آکوان دیو و بیژن و منبزه از منظر روان‌شناختی و ساختاری تحلیل و با عرضه تفسیرهایی خاص بر این نتیجه تأکید شده است که این داستان‌ها با وحدت و ساختار منطقی- داستانی کلیت حماسه ملی ایران پیوندی استوار و منسجم دارند و روایت‌هایی مستقل و غیروابسته نیستند که نبود آن‌ها خللی در این ساخت ایجاد نکند. در بخش پایانی، «نتیجه‌گیری: شاهنامه و استبداد اروپامحوری» (صص 229-255) لبّ سخن محقق محترم این است که به دلیل تفاوت شرایط فکری و فرهنگی ایران باستان و یونان کهن و نیز ایران عصر فردوسی با اروپای قرون وسطی نباید و نمی‌توان از معیارهای تحلیل آثار اروپایی برای بحث درباره شاهنامه استفاده کرد و از همین روی نظریه شفاهی/ شنیداری بودن منابع فردوسی و کوشش برای اعمال بعضی ضوابط تصحیح متون اروپایی در تصحیح شاهنامه درست نیست. در پایان کتاب، پی‌نوشت‌ها (صص 257-323)، نمایه (صص 325-334) و فهرست منابع (صص 335-351) آمده است. در کتابنامه مجموعاً نام و مشخصات 286 منبع (145 مأخذ فارسی و 141 اثر غربی) دیده می‌شود. نگارنده درباره برخی نکات و نظریات این کتاب پیشنهادهایی دارد که در ادامه تقدیم حضور دکتر امیدسالار و همه محققان و علاقه‌مندان شاهنامه می‌شود.

1. دکتر امیدسالار در این کتاب و پیش از آن بعضی نوشته‌های دیگرشان معتقدند که شاهنامه منثور ابومنصوری تنها مأخذ فردوسی در سرایش حماسه ملی ایران بوده است (ر.ک: بوطیقا و سیاست در شاهنامه، ص 76).¹ غیر از ایشان چند تن دیگر از شاهنامه‌شناسان هم این نظر را اظهار کرده‌اند؛² ولی به نظر نگارنده چنان‌که چند بار در جاهای مختلف اشاره و بحث کرده است، دست کم سه دلیل و قرینه مهم مانع پذیرش قطعی این دیدگاه است. یکی اینکه مهربان دوست فردوسی که نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری را به او می‌دهد به فردوسی می‌گوید «گشاده زبان و جوانیت هست/ سخن گفتن پهلوانیت هست»³ و از اینجا می‌توان استنباط کرد که حکیم پیش از به دست آوردن منبع منثور و آغاز نظم رسمی شاهنامه، داستان یا داستان‌هایی از ادب حماسی ایران سروده و در شهر خود به «گشاده‌زبانی و سخن گفتن پهلوانی» شهره بوده است. ثانیاً چنان‌که می‌دانیم تدوین نخست شاهنامه در سال (384 ه.ق) به پایان رسیده و منطقی این است که فردوسی در این مرحله نظم شاهنامه ابومنصوری را به سر رسانده باشد لذا می‌توان حدس زد که در تدوین دوم (384-400 ه.ق) - که از سرایش شاهنامه ابومنصوری فارغ شده بود- ضمن بازنگری در کار خویش داستان‌هایی از منابع دیگر به نظم کشیده و در ساختار اصلی شاهنامه گنجانده باشد. قرینه سوم و مرتبط با نکته اول این است که پذیرفتنی نیست فردوسی تا پیش از شروع شاهنامه در حدود سال‌های (367-370 ه.ق) یا به عبارتی دیگر تا تقریباً چهل سالگی خویش هیچ تجربه‌ای در کار نظم روایات ملی و حماسی نداشته باشد و منطقی‌تر این است که بگوییم او احتمالاً در این ایام داستان یا داستان‌هایی- و طبعاً بر اساس مأخذی غیر از شاهنامه ابومنصوری- سروده و بعدها در متن اثر خویش آورده است. بر پایه این قراین نگارنده معتقد است شاهنامه ابومنصوری مأخذ اصلی و اساسی فردوسی بوده ولی به احتمال فراوان او از منابع مکتوب دیگر نیز برای نظم برخی داستان‌های شاهنامه استفاده کرده است.⁴

2. در بحث از دقتی نوشته‌اند: «در بیت به‌جا مانده دیگری از دقتی وی صراحتاً اشاره می‌کند که شعری مکتوب درباره شاهان دارد». من هم مانند استاد خالقی‌مطلق معتقدم که این بیت ارجاعی است به نظم ناتمام مانده شاهنامه منثور:

مرا گوید ز چندین شعر شاهان
ز چندین عاشقانه شعر دلبر
کم از شعری که سوی ما فرستی؟

نهام اندر خور گفتار وز در؟» (ص 103)

به نظر نگارنده این دریافت از ترکیب «شهر شاهان» قطعی نیست و به قرینه «عاشقانه شعر دلبر» به معنای «اشعار غنایی» در مصراع دوم بیت نخست، می‌توان «شعر شاهان» را هم قصاید مدحی دقیقی در ستایش برخی بزرگان دانست که نمونه‌های متعددی از آن‌ها در دیوان گردآوری‌شده او بازمانده است.⁵

3. درباره این بیت از دیباچه شاهنامه در گزارش چگونگی نظم کتاب:

دل روشن من چو بگذشت از اوی

سوی تخت شاه جهان کرد روی

نوشته‌اند: «به نظر من این بیت غلط تعبیر شده است. مصراع «سوی تخت شاه جهان کرد روی» به پادشاهان ایران اشاره ندارد بلکه شاه جهان کنایه از خداوند است. فردوسی به عرش الهی روی می‌آورد و می‌خواهد- احتمالاً با تَقَال یا استخاره- ببیند که آیا شایسته است که کاری را که دقیقی ناتمام گذاشته بر عهده گیرد» (ص 290، یادداشت 54). دکتر امیدسالار این گزارش را در جای دیگری نیز نوشته‌اند؛⁶ ولی به نظر نگارنده اصلاً محتمل نیست چون در سراسر شاهنامه یک بار هم برای «خداوند» از تعبیر «شاه جهان» استفاده نشده. «تخت» هم در شاهنامه و متون فارسی- در حدود بررسی‌های نگارنده- به معنای «عرش الهی» یا «آستان یزدانی» به کار نرفته است. بر همین اساس پیشنهاد می‌شود «تخت شاه جهان» را «بخارا» پایتخت امیر سامانی بدانیم که فردوسی می‌گوید نخست قصد داشت برای به دست آوردن منبع کار (شاهنامه ابومنصوری) به آنجا برود اما بعد با دسترسی به کتاب در طوس از این کار منصرف می‌شود.

4. در بحث از شاهنامه ابومنصوری می‌خوانیم: «بلعمی در تاریخش به‌کرات از شاهنامه منثور به طور دقیق نقل قول می‌کند» (ص 119). این احتمال که شاید شاهنامه ابومنصوری یکی از منابع تاریخ بلعمی بوده در میان محققان مطرح است؛⁷ ولی تا جایی که نگارنده بررسی کرده در تاریخ بلعمی تصریحی به نام شاهنامه ابومنصوری و نقل قول از آن نیست و جمله مذکور از محقق ارجمند باید بازنگری شود.

5. همان‌گونه که قبلاً نیز گفتیم عجیب‌ترین اظهار نظر در کتاب بوطیقا و سیاست در شاهنامه این جملات است که «هدف اصلی فردوسی نه بزرگداشت ایران بوده و نه ستایش فرهنگ یا زبان فارسی به معنی اخص کلمه. او فقط در پی امرار معاش خودش و همچنین اثبات این امر بوده که نشان دهد بهترین شاعر زمانه خود است» (ص 124). نگارنده سخت متحیر و شگفت‌زده است که چگونه شاهنامه‌شناس محقق مانند دکتر امیدسالار در یکی از جدیدترین نوشته‌های خویش به چنین نتیجه ناپذیرفتنی و عجیبی رسیده‌اند؟ اینکه فردوسی از تقدیم شاهنامه به محمود- و نه نظم کتاب و آغاز این کار- قصد انتفاع مادی و صلحیایی هم داشته، درست است و از اشارات خود حکیم در شاهنامه نیز بر می‌آید⁸ و اینکه فردوسی نیز مانند هر شاعر و هنرمند بزرگ دیگری از آفرینش شاهنامه جاودانگی نام خود را هم می‌خواسته، طبیعی و مقبول است اما این تحلیل که هدف اصلی او «فقط» امرار معاش و اثبات برتری شعری و ادبی خویش بوده به هیچ روی درست نیست زیرا اگر واقعاً قصد فردوسی از شاهنامه‌سرایی تأمین هزینه‌های زندگی بود چرا باید به این منظور چنین کار طولانی و سختی را پیش می‌گرفت که حدود سی سال زمان بگیرد و نهایتاً هم به نتیجه مطلوب مادی نرسد؟ آیا معقول‌تر و منطقی‌تر این نبود که او هم به جرگه شعرای مدیحه‌سرای دربار ببیند و با نظم ستایش‌سرونده‌های مبالغه‌آمیز و فاخر، هر روز و هفته صلح‌های گران بگیرد و با داشتن زندگی پرتجملی نظیر عنصری و دیگر شاعران دربار ناچار نباشد بارها- چنان‌که در شاهنامه می‌بینیم- از تنگی معاش بنالد؟ به راستی می‌توان گفت کسی که چنین کاری نکرده و سی سال صرف شاهنامه‌سرایی کرده هدفش فقط امرار معاش بوده است؟ اگر بخواهیم صریح‌تر بنویسیم، پذیرش شاهنامه‌سرایی فردوسی به نیت گذران زندگی مستلزم این است که بپذیریم فردوسی روشی کاملاً نامعقول و غیرمنطقی پیش گرفته است. علاوه بر این، نظامی عروضی در چهار مقاله نوشته است: «فردوسی در آن دیه [منظور زادگاهش: باژ] شوکتی تمام داشت چنان‌که به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود»⁹ بر این اساس او پیش از آغاز نظم شاهنامه و به هنگام این کار، درآمد کافی برای اداره زندگانی خود داشته و لازم نبوده است که بدین منظور کار دیگری آن هم از نوع شاهنامه‌سرایی سی‌ساله اختیار کند.

نکته دیگر این است که اگر فردوسی می‌خواسته «نشان دهد که بهترین شاعر زمانه خود است» آیا طبیعی‌تر این بود که برای این هدف از قالب مشهور و متداول زمانه یعنی قصیده استفاده بکند که شعرای عصر قدرت و خلایق ادبی خود را در آن نشان می‌دادند و زودتر به نتیجه می‌رسیدند؟ یا از منظومه و مثنوی بهره بگیرد که در روزگار فردوسی در قیاس با قالب قصیده کمتر مورد اعتنا بوده و قابلیت‌های هنری گویندگان را در سطح و مانند قصیده عیان نمی‌کرده است؟ افزون بر این چرا باید شاعری که می‌خواهد برتری خود را بر اقران اثبات کند، به جای انجام دادن کاری که زودتر و بهتر به این هدف می‌رسد کار دشواری را آغاز کند که سی سال بعد به پایان برسد و پس از سه دهه بهترین بودن یا نبودن او را بنمایاند؟ اگر به این دو پرسش/ نکته با دقت بیندیشیم، نمی‌توانیم اهداف کار سخت و زمان‌گیر فردوسی را در موضوعات خردی نظیر امرار معاش و نامجویی و... محدود بکنیم و منطقاً باید بپذیریم که او عمر و توان خود را با نیستی بزرگتر به پای کار شاهنامه گذاشته است.

دکتر امیدسالار با اشرافی که بر شاهنامه و آثار دوره سامانی و غزنوی و سلجوقی دارند، بهتر از بسیاری کسان دیگر می‌دانند که اگر فردوسی با آن طبع روان به جای نظم شاهنامه به کار قصیده‌گویی می‌پرداخت و به دربار

محمود می‌پیوست هم به‌آسانی مقام نامدارترین و بهترین شاعر زمان را از آن خود می‌کرد و ملک‌الشعراى بارگاه غزنه می‌شد و هم به لحاظ مالی صد چندان امثالِ عنصری «دیگدان از نقره می‌زد و آلات خوان از زر می‌ساخت» پس وقتی چنین کاری نکرده و مرارت‌ها و ملالت‌های گوناگون جسمی و مادی و خانوادگی و اجتماعی و... را برتافته، در پی چیز دیگری فراتر از مال و شهرت بوده است.

6. فردوسی در پایان پادشاهی شاپور ذوالاکتاف در بیتی مورّخ به شصت و سه سالگی خویش اشاره کرده است:

چُن آدینه هر مزد بهمن بود

بر این کار فرّخ نشیمن بود

می لعل پیش آورم در غمی

ز بیبشی که خُنْش نگیرد کمی

چو شست و سه شد سال و شد گوش کر

ز گیتی چرا جویم آیین و فر (2/ 447-656-658)

محقّق گرامی بر اساس این ابیات نوشته‌اند «در دورهٔ حیات فردوسی اوّل ماه بهمن فقط در سال 392 هجری با جمعه مصادف می‌شود» (ص 129). اینکه در سال (392 ه. ق) اوّل بهمن ماه روز جمعه بوده است قطعی نیست چون طبق گاهنامه تطبیقی مرحوم استاد بیرشک جمعه در سال (387 ه. ق) مقارن یکم بهمن بوده است.¹⁰ دکتر نحوی هم این روز (جمعه اوّل بهمن) را در نهم ربیع‌الاول سال (393 ه. ق) دانسته‌اند.¹¹

7. در جایی می‌خوانیم فردوسی «توصیه می‌کند که گرچه علم و دانش مطلوب است اما انسان نباید بگذارد علم ایمان انسان را سست کند» (هفتم 219/ 75-1573):

«میاسای ز آموختن یک زمان

ز دانش میفگن دل اندر گمان

چو گویی که فام خرد توختم

همه هرچ بایستم آموختم

یکی نغز بازی کند روزگار

که بنشانند پیش آموزگار» (ص 130)

در این سه بیت اشاره‌ای به این موضوع نیست که دانش نباید مایهٔ سستی ایمان شود بلکه فردوسی به پرهیز از غرور در علم سفارش می‌کند و می‌گوید اگر انسان خود را خردمند و دانای کل بداند، بر اثر این غرور بیهوده روزگار او را به آموختن از داناتر از خود وا می‌دارد (دانش پایان‌ناپذیر است و آدمی هرچه بیاموزد باز جای آموختن هست).

8. نوشته‌اند: «دقیقاً نمی‌دانیم که اسم فردوسی چه بوده است. اسم او در منابع مختلف به صورت‌های منصور، حسن، احمد یا محمود آمده است. با وجود این از آنجا که ترجمهٔ عربی شاهنامه در اوایل قرن هفتم/ سیزدهم از او با نام منصور یاد کرده و در عنوان صفحات سوم، چهارم و ششم کهن‌ترین دست‌نویس شاهنامه (مورّخ 614 ه. ق) از او با همان نام یاد شده است. خالقی‌مطلق استدلال کرده است که فردوسی در میان فضلی اوایل قرن هفتم/ سیزدهم به همین نام شهرت داشته است» (ص 130). همان‌گونه که نگارنده چند بار در جاهای مختلف نوشته است در موضوع نام فردوسی و پدرش علاوه بر وجه منصور بن حسن در ترجمهٔ عربی بُنداری حتماً باید به نکته‌ای هم که دکتر شفیع‌کدکنی هوشمندانه دقّت کرده‌اند، توجّه داشت و آن رابطه‌ای است که میان کنیه‌ها و نام‌های دانشمندان خراسان در تاریخ نیشابور وجود دارد. بدین صورت که اغلب کسانی که کنیهٔ آن‌ها ابوالقاسم است حسن نام دارند.¹² بر این اساس و با در نظر داشتن کنیهٔ فردوسی (ابوالقاسم) نام «حسن» هم برای او محتمل است.

9. پس از اشاره به مرثیهٔ فردوسی بر مرگ پسر جوانش و آوردن ابیات مربوط از جمله مصراع «همی بود همواره با من درشت»، نوشته‌اند «فردوسی می‌بایست اخلاقاً از نظر عاطفی پدری بسیار متوقّع بوده باشد که با پسرش رابطه‌ای طوفانی داشته است» (ص 133). به نظر نگارنده موضوع اختلاف فردوسی با پسرش و درشت‌خویی فرزند با پدر را می‌توان از منظری دیگر نیز نگریست و احتمال داد که چون فردوسی به کار سنگین و طولانی شاهنامه‌سرایی مشغول و طبعاً از امور خانه و خانواده غافل بوده و از سوی دیگر به جهت تنگدستی، زندگی بر زن و فرزند/ فرزندانش سخت شده بوده است، پسرش با او تندخویی و ناسازگاری می‌کرده است.

10. می‌خوانیم «فردوسی در چندین بیت از داستان بیژن و منیژه از مهربان بانویی سخن می‌گوید اما نگارنده معتقد است این ابیات به صیغه و یا کنیز او اشاره دارند و نه به دخترش» (ص 136). پرسشی که پیش می‌آید این است که آیا تا کنون کسی از محققان، مهربان بانوی یادشده در مقدمهٔ داستان بیژن و منیژه را «دختر» فردوسی دانسته است؟ نگارنده در حدود بررسی‌های خویش چنین نکته‌ای را ندیده است¹³ و ای کاش ایشان اشاره می‌کردند و ارجاع می‌دادند که چنین حدس و استنباطی در کجا و از سوی چه کسی طرح شده است.

11. فردوسی در دیباجة شاهنامه از امام علی (ع) با تعبیر «وصی» یاد کرده است:

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و وصی

اگر چشم داری به دیگر سرای

به نزد نبی و وصی گیر جای (101/5/1 و 102)

دکتر امیدسالار- و نیز برخی دیگر از محققان- بر پایه واژه «وصی» نوشته‌اند «چون فقط شیعیان دوازده امامی حضرت علی (ع) را با این لقب می‌خوانند پس فردوسی باید به این فرقه متعلق بوده باشد» (ص 139). ولی تحقیقات پژوهشگران نشان داده است که علاوه بر شیعیان دوازده امامی، فاطمیان هم از امام علی (ع) با اصطلاح «وصی» یاد می‌کردند¹⁴ و از این روی صرف کاربرد این اصطلاح دلیل قطعی تشیع دوازده امامی فردوسی نیست.

12. به نوشته دکتر امیدسالار «دو نکته را در خصوص اظهار مذهب فردوسی باید به یاد داشت. نخست اینکه می‌دانیم این اعلام مذهب در نخستین تدوین شاهنامه که در سال 384 انجام پذیرفت وجود داشته است زیرا این مطالب در ترجمه عربی حماسه که از آن تدوین صورت گرفته بود نیز وارد شده‌اند» (ص 139). باید توجه داشت که بُنداری دیباجه شاهنامه را ترجمه نکرده و آنچه امروز به عنوان ترجمه عربی مقدمه شاهنامه در این متن آمده به قلم مصحح ترجمه، دکتر عبدالوهاب عزّام، است؛¹⁵ لذا نباید از بخش دیباجه ترجمه بُنداری برای استنتاج درباره نسخه مورد استفاده او از شاهنامه استفاده کرد.

13. نوشته‌اند: «بسیاری از محققان معتقدند که فردوسی شاهنامه را با انگیزه بیان یک خشم ملی‌گرایانه نسبت به فتح ایران به دست اعراب سرود. این مطلب درست نیست زیرا فردوسی سه قرن پس از فتوحات اسلامی می‌زیست» (ص 151). نکته‌ای که باید به لحاظ جامعه‌شناختی درباره موضوع نظم روایات ملی و حماسی ایران در نظر داشت این است که شماری از مهم‌ترین مجموعه‌های منظوم یا منثور حماسی در شهر طوس یا به دست ادبا و فرهیختگان طوسی گردآوری یا نظم شده است، از جمله: شاهنامه ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، دقیقی طوسی و نظم هزار و چند بیت از اخبار ملی- پهلوانی، فردوسی طوسی و اسدی طوسی. این مسأله بی‌دلیل نیست و چون بنا بر قرینه‌ای در اوایل سده چهارم هجری، عرب‌گرایی در این منطقه بیش از دیگر شهرهای خراسان بوده است می‌توان حدس زد که توجه به تدوین و سرایش روایت‌های ایران پیش از اسلام در این شهر یا از سوی فرهیختگان اهل طوس نوعی واکنش/ مبارزه فرهنگی در برابر این موضوع بوده است.¹⁶ بر این اساس نمی‌توان رویکرد فرهنگی- ملی فردوسی در برابر حضور اعراب در ایران به‌ویژه شهر محل زندگی‌اش را در موضوع علل شاهنامه‌سرایی او نادیده گرفت.

14. پس از اشاره به اینکه مادر محمود دختر رئیس زاوستان بود، نوشته‌اند «لغت عربی رئیس اغلب به عنوان ترجمه لغت فارسی دهقان به کار می‌رود و منظور از آن طبقه‌ای از زمین‌داران ایران قبل از اسلام است» (ص 158). «رئیس» در اصطلاحات دیوانی معادل «دهقان» نیست بلکه مقامی بود که دارنده آن ظاهراً ناظر کارهای برخی عُمال (از جمله محتسبان) و میانجی ارتباط مردم با کارگزاران حکومتی بوده است. همچنین اداره امور شهر (معادل شهرداری امروز) از وظایف «رئیس» بوده است.¹⁷ طبق بعضی منابع، «دهقانان» در دوره ساسانیان از منصب شهریگان یا رئیس نواحی کوچک هم در مرتبه پایین‌تری بودند.¹⁸

15. دکتر امیدسالار در تبیین فصل «انسجام و یکپارچگی حماسی» نوشته‌اند «معمولاً چند داستان به عنوان داستان‌هایی که به جریان روایت و توالی بخش‌های شاهنامه صدمه می‌زنند، ذکر می‌شوند. این موارد عبارتند از داستان‌های: هفت‌خان رستم، رستم و سهراب، رستم و آکوان دیو، بیژن و منیژه و داستان فرود در عهد کیخسرو. در این فصل نگارنده به استثنای یکی از این داستان‌ها بقیه را بررسی می‌کند تا نشان دهد که چطور این داستان‌ها با منطق کلی روایت در این حماسه عمیقاً مرتبط‌اند. نگارنده نشان خواهد داد که تک‌تک این حکایات یک نقش مهم عملی در کل روایت شاهنامه بر عهده دارند و با منطق روایی دیگر داستان‌های این حماسه کاملاً مرتبط هستند. هیچ یک از این داستان‌ها را نمی‌توان بدون ایجاد اختلال در ساختار منطقی اثر از روایت شاهنامه حذف کرد» (ص 171) سپس در تفسیر این داستان‌ها روایت رستم و آکوان دیو را به دلیل تاختن رستم به قلمرو افراسیاب و به یغما بردن گله او بیان نمادینی از فرو کشیدن افراسیاب از اسب و محروم کردن او از ستورانش و روایت بیژن و منیژه را به جهت ورود یلان ایران به حرمسرای افراسیاب نمادی از اخته کردن شاه توران دانسته‌اند (ر.ک: ص 223).

به نظر نگارنده می‌توان از داستان‌های شاهنامه (از جمله دو داستان آکوان دیو و بیژن و منیژه) گزارش‌های نمادین مختلفی- البته با رعایت ضوابط تفسیر و تحلیل درست و استناد بر قرینه‌ها- عرضه کرد اما این نتیجه‌گیری که با تفاسیر مذکور وجود روایت‌های آکوان دیو و بیژن و منیژه در ساختار روایی- منطقی شاهنامه ضروری است و بدون این داستان‌ها، این ساختار و وحدت دچار اختلال می‌شود، پذیرفتنی نیست زیرا پیش و پس از این دو داستان روایت‌های دیگری هم در مجموعه داستان‌های حماسه ملی ایران هست که مفاهیم مورد نظر دکتر امیدسالار و اهداف داستانی گفته‌شده (تزلزل قدرت شاهی افراسیاب و تسلط بر حرمسرای او) در آن‌ها نیز دیده می‌شود. برای نمونه در داستان رستم و هفت گردان ضمن اینکه تهمتن و پهلوانان ایران به نخچیرگاه افراسیاب وارد می‌شوند، رستم با کمند ترگ شاه توران را می‌رباید و او به‌سختی جان به در می‌برد.¹⁹ در اینجا ورود رستم و ایرانیان به شکارگاه افراسیاب و افتادن ترگ او از منظر تفسیر دکتر امیدسالار می‌تواند به معنای نمادین سستی پایه‌های شاهی و قدرت افراسیاب باشد در حالی که ظاهراً چنین نیست و پس از آن داستان، افراسیاب سال‌ها در اوج اقتدار است و بارها مایه رنج و آسیب ایرانیان می‌شود. در داستان جنگ بزرگ نیز مهتر بانوان و دختران افراسیاب اسیر کیخسرو می‌شوند²⁰ که با تحلیل ایشان همان اختگی و بی‌بهرگی شهریار توران است.

از این روی نگارنده پیشنهاد می‌کند افزون بر احتیاط در عرضه تفسیرهایی این چنین از داستان‌ها و قطعی نپنداشتن این تحلیل‌های نمادین، نبود چنین روایت‌هایی را با توجه به کلیت منظومه سبب خلل در ساختار، وحدت و منطق روایی آن ندانیم زیرا حتی اگر به فرض دو داستان رستم و آکوان دیو و بیژن و منیژه با تفسیرهای نمادین دکتر امیدسالار در *شاهنامه* نباشد هر چند ما دو داستان دلکش حماسی با بنیادهای اساطیری را نخواهیم داشت، به لحاظ وحدت و روند داستانی هیچ نقصی در *شاهنامه* نخواهیم دید چون مفاهیم مورد نظر ایشان در سایر داستان‌ها هست و منطق روایی را حفظ می‌کند.

16. دکتر امیدسالار از داستان خان هفتم رستم (نبرد تهمتن و دیو سپید) تفسیری روان‌شناختی عرضه کرده‌اند که بسیار بسیار غریب است. به عقیده ایشان «رزم رستم با دیو سپید یک نبرد ادیبی میان پهلوان و پدرش است که طی آن رستم به طور نمادین پدرش را مغلوب می‌کند او را به حاشیه می‌راند و جایش را می‌گیرد» (ص 184)، «دیو سپید برابر رستم «زال بد» است او نماد همان پدر سپیدمویی است که پسر قبل از آنکه بتواند ادعای استقلال کند باید با وی در نزاعی ادیبی درگیر شود. او نیمه‌ظلمانی پدر سلطه‌جو است که اگر پسرش بخواهد که روزی به بلوغ مردی برسد باید بر آن فائق آید» (ص 183)، «این رویارویی مملو از نمادهای جنسی است که می‌تواند به روش معمول روانکاری تفسیر شود. مثلاً غاری را که در آن جنگ رخ می‌دهد می‌توان به طور قابل توجیهی به نمادی مادرانه تعبیر کرد که جنگ بر سر آن است و قطع پای دیو به دست رستم در طول جنگ را می‌توان نماد اخته‌سازی تفسیر کرد که اغلب در روایات ادیبی مشابه دیده می‌شود» (صص 189 و 190).

شاهنامه متنی است حماسی با بنیان‌های اساطیری و روش درست علمی ایجاب می‌کند که در تحلیل داستان‌ها و مضامین آن به این نکته توجه شود. هفت‌خان رستم هم یکی از بن‌مایه‌های حماسی هندواروپایی است که خان‌ها/ مراحل مختلفش با توجه به نمونه‌های مشابه ایرانی و غیرایرانی آن باید از منظر حماسی- اساطیری تحلیل شود²¹ و نبرد رستم با دیو سپید در غار نیز از این موارد است. تأویل دیو سپید- که مقابله با آن (دیو) از مضامین مکرر روایت‌های حماسی جهان است- به پدر پهلوان (زال) و غار محل زندگی او- که باز در روایت‌های پهلوانی مختلف در سراسر دنیا از مکان‌های اصلی زندگی دیوان است- به نمادی زنانه/ جنسی بسیار بسیار عجیب است که اگر دانشوری مانند دکتر امیدسالار مجوز آن را صادر کنند دیگر نمی‌توان در مقالات دیگران (به‌ویژه بعضی اعضای هیأت علمی دانشگاه‌ها که به هر طریقی در پی ارتقا روی کاغذ هستند) حدی برای خیال‌پردازی‌های واهی قائل شد و فرصت‌جویان از فردا همه *شاهنامه* را با روان‌شناسی یونگ و فروید تأویل می‌کنند و مقاله‌ها می‌نویسند لذا در نوشتن و انتشار این گونه تفسیرهای روان‌شناختی شاد- آن هم به قلم صاحب‌نظران موجهی نظیر دکتر امیدسالار که سخنشان معمولاً به سند و مرجع تبدیل می‌شود- باید سخت محتاط بود تا مجال سوء استفاده‌ها فراهم نشود.

به نظر نگارنده رنگ دیو سپید و نبرد رستم با او ربطی به زال و پیکار پهلوان جوان با پدرش ندارد. رنگ سفید در نمادشناسی اساطیری و آیینی مفهومی دوگانه و متضاد دارد و هم بر پاکی و زمان نامحدود دلالت دارد و هم بر مدلول‌هایی مانند مرگ و ترس و شومی.²² در روایت دیو سپید، رنگ او جنبه بدشگونی و هولناکی و تباهی این رنگ را نشان می‌دهد و نباید به صرف اشتراک در این رنگ، این موجود اهریمنی را با زال زر پیوند داد و یکسان انگاشت. در شخصیت خود زال هم طرد وی در زمان زادن ناشی از مفهوم وحشت‌زایی و مرگ‌آفرینی رنگ سپید است و عمر طولانی او و همسان‌انگاری‌اش با زروان، خدای زمان، برخاسته از مدلول جاودانگی همین رنگ.

اگر در پی پیکار رستم با زال و یافتن نشانه‌هایی از ستیز مجویی پسران با پدران باشیم و موضوع را از منظر روان‌شناسانه تحلیل کنیم، می‌توان به داستان «ببر بیان» مراجعه کرد که در آنجا رستم در راه رفتن به هندوستان برای کشتن ببر بیان، با نام مستعار البرز با پدرش زال رویارو می‌شود و در چند نبرد او را در آستانه شکست قرار می‌دهد.²³ در این داستان بدون اینکه نیازی به تأویل «دیو» به «زال» باشد تهمتن آشکارا با پدرش زورآزمایی می‌کند.

17. در ترجمه کتاب *بوطیقا و سیاست در شاهنامه* چند نکته نگارشی- ویرایشی و مواردی برای بازنگری در گزارش فارسی به نظر می‌رسد که در این بخش برای توجه مترجمان ارجمند آورده می‌شود:

الف) نکات نگارشی- ویرایشی

ردیف	صورت نادرست	شماره صفحه	صورت درست
1	نظرات	29 و 233	نظریات
2	پیرامون	29	درباره
3	آن که	29	آنچه
4	بسیاری از دیگر	30	بسیاری دیگر از
5	پیشنهادات	31	پیشنهادها
6	گرایشات	34	گرایش‌ها
7	اندیشمندان	68	اندیشه‌ورزان

8	زیر سؤال می‌برد	72	مورد تردید قرار می‌دهد
9	آنچه که	73	آنچه
10	رنج می‌برند	73	آزار می‌کشیدند
11	رنج می‌برده را / در منابع دیگر آمده را	170 و 132	«را» پس از فعل حذف شود

ب) موارد ترجمه

1. «با اینکه بسیاری مانده بود که به من تعلیم دهد» (ص 27). ترجمه جمله گویا نیست و منظور این است که: چیزهای زیادی بود که هنوز باید به من می‌آموخت.
2. «هدا یاسون» (ص 29). نام Jason در یونانی کهن «یاسون» و در انگلیسی «جیسون» تلفظ می‌شود²⁴ لذا آیا بهتر نیست تلفظ متداول انگلیسی آن معیار ترجمه قرار بگیرد؟
3. «شاعر ایرانی [یعنی فردوسی] این شانس را داشت که متعلق به جامعه‌ای در حال پیشرفت باشد» (ص 60). به جای واژه بیگانه «شانس» کلمه «بخت» پیشنهاد می‌شود.
4. «حتماً معاصران وی نمی‌گذاشتند که او بعد از انجام این کار قسر در پرود» (ص 68) (و نیز، ر.ک: ص 69). «قسر در رفتن» تعبیری عامیانه است و مناسب ترجمه متنی رسمی و تحقیقی درباره شاهنامه نیست.
5. «با توجه بدانچه که از سخنان خود فردوسی و از شهادت معاصرانش دستگیر می‌شود» (ص 110). به جای «دستگیر شدن»، ترکیباتی چون «دریافت شدن» و «به دست آمدن» پیشنهاد می‌شود.
6. «علامه بیرونی به شاهنامه منثور اشاره کرده است» (ص 119). در نوشته‌های فارسی لقب «علامه» برای بیرونی کاربرد ندارد و پیشنهاد می‌شود به جای آن نوشته شود: دانشمندی مانند بیرونی.
7. «ابتدا باید در لایه ضخیم اساطیری که شخصیت و زندگی وی را احاطه کرده است...» (ص 127). در این جمله به جای «اساطیر» واژه «افسانه‌ها» پیشنهاد می‌شود.
8. «شخصیت و سواسی و اعتیادگرای فردوسی می‌بایست دوام او را در گذراندن سال‌های طولانی کار دشوار بر شاهنامه حفظ کرده باشند» (ص 143). این جمله روشن و گویا نیست و باید بازنویسی شود.
9. «این نکته نباید در اینجا ما را معطل کند، اما به نظر من این ادعا که گرایش‌های فرزندکشی در فرهنگ ایران و در شاهنامه وجود دارد زیرا داستان‌هایی هست که در آن‌ها پدران فرزندان خودشان را می‌کشند، هم ساده‌انگاره و هم سطحی است» (ص 298). جمله مشخص شده ناقص است و باید با مراجعه به متن انگلیسی دوباره ترجمه شود. آخرین نکته هم اینکه در صفحه شناسنامه یا مقدمه مترجمان گرامی، ذکر نام و مشخصات کامل متن انگلیسی کتاب فراموش شده است که باید در چاپ دوم آورده شود.

* دانشیار دانشگاه پیام نور اورمیه

1. نیز، ر.ک: امیدسالار، محمود؛ «سه کتاب درباره فردوسی و شاهنامه (ایران‌شناسی در غرب)»، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، (تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، 1381)، ص 139؛ همو؛ «هفت خان رستم، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، همان‌جا، ص 198؛ همو؛ «ادبیات حماسی ایران در عهد غزنویان»، تاریخ جامع ایران، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، سرویراستار: صادق سجادی، (تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، 1393)، ج 15، صص 341 و 393.
2. از جمله، ر.ک: خطیبی، ابوالفضل؛ «یکی نامه بود از که باستان (جستاری در شناخت منابع شاهنامه فردوسی)»، نامه فرهنگستان، دوره پنجم، ش 3 (پیاپی 19)، (اردیبهشت 1381)، صص 55 و 73؛ فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، پیرایش جلال خالقی‌مطلق، (تهران: سخن، 1393)، ج 1، ص سی و نه پیشگفتار؛ هانزن، کورت هاینریش؛ شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب، ترجمه کیکاوس جهاناداری، (تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز، 1374)، ص 4.
3. فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، همان، 143 / 7 / 1. همه ارجاعات به این چاپ شاهنامه است.
4. برای توضیح بیشتر، ر.ک: آیدنلو، سجاده؛ «تأملاتی درباره منبع و شیوه کار فردوسی»، نارسیده‌ترینج، (اصفهان: نقش‌مانا، 1386)، صص 24-26؛ همو؛ دفتر خسروان، چ 2، (تهران: سخن، 1394)، صص 148-150.
5. ر.ک: دقیقی طوسی؛ دیوان، به اهتمام محمدجواد شریعت، چ 2، (تهران: اساطیر، 1373)، صص 95-118.
6. ر.ک: امیدسالار، محمود؛ «ادبیات حماسی ایران در عهد غزنویان»، تاریخ جامع ایران، همان، ج 15، ص 396.
7. برای نمونه، ر.ک: خالقی‌مطلق، جلال؛ «شاهنامه ابومنصور»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، 1391)، ج 4، ص 123.
8. در این باره، ر.ک: آیدنلو، سجاده؛ دفتر خسروان، همان، ص 87.
9. نظامی عروضی، چهار مقاله، تصحیح علامه قزوینی، با تصحیح مجدد دکتر محمد معین، چ 5 (تهران: جامی، 1383)، ص 75.
10. ر.ک: بیرشک، احمد؛ گاهنامه تطبیقی سه هزار ساله، چ 2، (تهران: بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی، 1373)، ص 95 و نیز، ر.ک: آیدنلو، سجاده؛ «چو آدینه هر مزد بهم بود...»، جستارهای ادبی، س 44، ش 174، (پاییز 1390)، ص 10.

11. ر.ک: نحوی، اکبر؛ «آدینه هرمزد بهمن (بررسی گاهشماری بی‌تی از شاهنامه)»، نامه فرهنگستان، دوره 15، ش 58، (زمستان 1394)، صص 183 و 184.
12. ر.ک: حاکم نیشابوری، ابو عبدالله؛ تاریخ نیشابور، ترجمه محمد بن حسن خلیفه نیشابوری، تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، (تهران: آگه، 1375)، ص 51 مقدمه.
13. برای نظریات مختلف درباره بانوی مقدمه بیژن و منیژه، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ دفتر خسروان، همان، صص 59-60.
14. در این باره، ر.ک: اردستانی رستمی، حمیدرضا؛ «فردوسی، ناصر خسرو و اسماعیلیه»، پژوهشنامه ادب حماسی، س 11، ش 19، (بهار و تابستان 1394)، ص 87؛ انصاری، حسن؛ «نقدی بر مقاله آقای دکتر احمد مهدوی دامغانی درباره مذهب فردوسی»، در: www.ansari.kateban.com و نیز، ر.ک: خطیبی، ابوالفضل؛ «گرایش مذهبی فردوسی: تعصب یا تساهل»، سرو رشید (یادنامه غلامرضا رشید یاسمی)، به کوشش ابراهیم رحیمی زنگنه و سهیل یاری، (کرمانشاه: دیپاچه، 1396)، ص 289.
15. ر.ک: البنداری، قوام‌الدین؛ شاهنامه، تصحیح عبدالوهاب عزّام، ج 2، (کویت: دار سعادت الصباح، 1413)، ج 1، ص 5، زیرنویس 1.
16. در این باره، ر.ک: شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ «نکته‌های درباره طوس و حماسه‌های ملی»، هستی، (اسفند 1371)، صص 102-105.
17. ر.ک: انوری، حسن؛ اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، (تهران: طهوری، 1355)، صص 251-253.
18. ر.ک: تفضلی، احمد؛ «دهقان»، ترجمه ابوالفضل خطیبی، نامه فرهنگستان، س 3، ش 1 (پیاپی 9)، (بهار 1376)، ص 148.
19. ر.ک: فردوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، همان، 1/ 259/ 155.
20. ر.ک: همان، 1/ 845-847/ 1397-1449.
21. درباره هفت‌خان برای نمونه، ر.ک: آیدنلو، سجّاد؛ «هفت‌خان پهلوان»، نیم‌پخته ترنج (بیست مقاله درباره شاهنامه و ادب حماسی ایران)، (تهران: سخن، 1396)، صص 181-188.
22. ر.ک: آل. گورین، ویلفرد و دیگران؛ راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن‌خواه، (تهران: اطلاعات، 1370)، ص 175.
23. ر.ک: هفت منظومه حماسی، تصحیح رضا غفوری، (تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، 1394)، صص 246-252/ ب 171-260.
24. ر.ک: مجیدی، فریبرز؛ فرهنگ تلفظ نام‌های خاص، ج 3 (تهران: فرهنگ معاصر، 1390)، ص 351.

سوتیتر 1:

محمود امیدسالار: ... موضع تهاجمی غرب نسبت به ایران بر ماهیت گفتمان آکادمیک در باب ملی‌ترین نماد فرهنگی ایران یعنی حماسه ملی ایران تأثیر گذاشته است ... شرورانه‌ترین ویژگی شاهنامه‌پژوهی غربی تلاش سرسختانه آن است برای تبدیل آنچه ایرانی و اسلامی است به چیزی تابع و تحت سلطه هر آنچه «غربی» و «مسیحی» تلقی می‌شود

سوتیتر 2:

یکی از مهم‌ترین و بارزترین دیدگاه‌های غلط شاهنامه‌شناسی غربی که در این کتاب و چند مقاله دکتر امیدسالار به‌درستی نقد و رد شده، شفاهی انگاشتن منبع/ منابع فردوسی در نظم شاهنامه است که ناشی از تطبیق/ تحمیل ویژگی‌های متون غربی/ اروپایی بر شاهنامه و آثار تمدن اسلامی ایرانی است

سوتیتر 3:

... به دلیل تفاوت شرایط فکری و فرهنگی ایران باستان و یونان کهن و نیز ایران عصر فردوسی با اروپای قرون وسطی نباید و نمی‌توان از معیارهای تحلیل آثار اروپایی برای بحث درباره شاهنامه استفاده کرد و از همین روی نظریه شفاهی/ شنیداری بودن منابع فردوسی و کوشش برای اعمال بعضی ضوابط تصحیح متون اروپایی در تصحیح شاهنامه درست نیست

سوتیتر 4:

نگارنده معتقد است شاهنامه ابومنصوری مأخذ اصلی و اساسی فردوسی بوده ولی به احتمال فراوان او از منبع یا منابع مکتوب دیگر نیز برای نظم برخی داستان‌های شاهنامه استفاده کرده است

سوتیتر 5:

در نوشتن و انتشار تفسیرهای روان‌شناختی شاد (...) باید سخت محتاط بود تا مجال سوء استفاده‌ها فراهم نشود